

بی نیاز است و فداکاریها و مشقات ایشان در راه علم و ادب بر عالمیان آشکار و محتاج به تذکار نمیباشد.

در پایان از کلیه دوستان فاضل و دانشمندان محترمی که این بنده ناچیز را در تألیف این مقاله بطور مستقیم و غیر مستقیم کومک نمودند از صمیم قلب متشکر و سپاسگزارم.

علی اصغر سروش



## \* سبک های نوین در ادبیات معاصر

معمولا تا آنجا که تاریخ ادبیات، دوره های مشخصی از تحولات و بایبشرفت ادبی ملی متمدن را بمان نشان میدهد، چنین بر میآید که نمو فکری و بالنتیجه ادبیات يك ملت بستگی بانغییرات و چگونگی زندگی آنملت دارد.

هرگاه بتوانیم در این مورد بخصوص مفهوم ادبیات را « بیان تشبیهی احساسات » تعبیر کنیم آنگاه متوجه این نکته خواهیم شد که علت حقیقی پیدایش عقیده تغییر ادبیات بمنظور اصلاح و پاره کردن زنجیر تقلید و تقلید ادبی از پیشینگان و همچنین کوشش در راه بوجود آوردن و یا پیدا کردن سبک ها و روش های نوین توسط شعرا و نویسندگان يك ملت از چه راه و منظوری ممکن است صورت گرفته باشد. یا بعبارت ساده تر شعرا و نویسندگان هر محیط سعی کرده اند تشبیهات و طرز گفتار خود را باقتضای هر زمان با گفتار و وجوه تشبیهی عصر خود که ناچار بفهم عامه نزدیکتر و رسانیدن مقصود سریعتر میسر است تطبیق نمایند. شاید محتاج بتذکار نباشد نزد ملتی که مثلاً باوساط نقلیه چون اتومبیل و غیره سروکار دارد بکار بردن لغت دلچبان بمفهوم وسیله حمل و نقل کاری دشوار و تا حدی مضحک بنظر میرسد و همینطور دورتر اگر در دوره های اخیر شاعری بخواهد سرخی لب را بلعل و غیره تشبیه نماید! بدیهی است

در مراحل اولیه این اقدام یعنی تغییراتی چند در طرز گفتار شعرا و نویسندگان همیشه بواسطه عدم انس عامه، مواجه با اعتراض و گاه هیجان عمومی (خواه شدید و یا ضعیف) گشته است.

واضح است بطور کلی قدمهای نخستین خالی از نقصهای علمی و ادبی نخواهند بود اما این دلیل بر آن نیست که اعتراضات و خورده گیریهای عامه و پیروان سبکهای قدیمی صورت حقیقی بخود بگیرند. اگر اشتباه نکرده باشم پیدایش فکر تجددخواهی در ادبیات هر دوره خود دلیل بزرگی برای نارسا بودن زبان ادبی قبلی در بیان و تعریف احساسات توده جوان خواهد بود. پس در این صورت تنها ایرادی که بر ادبیات و سبکهای نوین وارد تواند بود همان نقص و عدم تکامل آن است که در اثر ورزیدگی تدریجی زبان که ناچار در نتیجه تمرین های کافی، استعمال کلمات نوین در موارد مختلفه و بالاخره کارآموزگی و مرور زمان صورت عمل بخود میگیرد مرتفع خواهد گشت اما نه با اعتراضات غرض آلود نویسندگانی چند که خود را مربی و قانون گذار ادبیات یک ملت تصور کرده و بعنوان نقص ادبی جدید و یا اختلاف و یا عدم تشابه و تطبیق ادبیات نو ظهور با قوانین و سبکها، نوشته ها و شعرها با گفتار پیشینگان حاضر بترك Tradition پوسیده و برداشتن کوچکترین قدمی در راه اصلاح و تطابق ادبیات با مقتضیات دوره جدید تر و همینطور احتیاجات روحی و افکار نوین که با لطبع چنانکه در بالا اشاره شد تناسب با طرز زندگی و تماس مردم با وسایل زندگی آنها خواهد داشت نبوده و نخواهد بود!

بعقیده این جانب بهتر آنست که در چنین موارد اینگونه دستورهای ادبی بهر عنوان و بهر صورت که باشد برای خود ایشان محفوظ مانده و قضاوت صحیحی در باره این تحولات و این تغییرات ادبی (جایز و یا غیر جایز) بدست نسلهای آینده سپرده شود: تنها دوره حاضر باید میدان عمل کسانی واقع شوند که در این راه یعنی تحولات فوق کوشا هستند - بحسب ذوق و تشخیص و با هر اندازه از قدرت ادبی که



ممکن است دارا باشند. بنابراین لازمست اشخاصیکه در این مورد ذیعلاقه میباشند عقاید خود را بمنظور از بین بردن نواقص و رفع اشکالات و حسن توافق و همکاری با نشان دادن اصلاحیکه بنظر ایشان میرسد از راه عمل و بحث اظهار نمایند  
 تغییر فرم و مدل در اشعار تنها کافی برای بنانهادن پایه‌ی ادبیات (بمعنی شعر کوئی) آئینه نخواهد بود بلکه برای رسیدن باین مقصود میباید طرزتشبیهات و استعمال کلمات جدید و پیدا نمودن لغات ساده و بی تکلف بامعانی دقیق و باریک (بطوریکه نزدیکی بیشتری با گفتار معمولی داشته باشد) و همچنین بالاتر از آن روح مطالب و نوع تفکر مراعات گردد

برای نمونه این جانب شعر زیر را که ممکنست از هر حیث ناچور بنظر رسد برای آن مجله (بمناسبت درج مقالاتی چند که در شماره های قبلی آن مجله از طرف نویسندگان ذیعلاقه راجع بموضوع فوق و بعنوان سبکهای نوین و غیره شده بود) ارسال میدارد تا در صورت تناسب داشتن بموضوع چاپ شود.

بر رخ کودک نشسته قطره‌ی شبنم	تاخته بر سرخیش این در مبهم
زین دو نم پاک دیده، جبهه‌ی کلکون	کشته حزین، غصه دار ویر از غم
زانکه دلش برده جور از ستم خاك	خورده زمین نا گهان بادل، محکم
قلب ستم دیده را چه چاره شود عقل	درد کشد، نوازشی کندش کم
آنکه بگیتی زغم، درون شده آماج	عقل گجایش کند، چاره‌ی ماتم
دست لطیفی ببایدش دل مجروح	چاره غمها شود همچون مرهم
بر دل از کف شده مرهم، بود هیات!	دست بر آن دل مزین، بگسلد از هم

هوشنگ گروزمان تهران - ۱۳۱۹

قطعه بالا بدون تغییر و دست خوردگی چاپ گردید لیکن ساختمان آن با اسلوب و قوانین چامه سرائی باستان تفاوت کلی دارد چنانکه بمیزان و قالب بندی شعر قدما درست در نمیآید و در اولین نظر باصطلاح توی ذوق میزند محاکمه درین موضوع را برای سلیم و انتقاد خوانندگان و آیندگان وامیگذاریم. مجله موسیقی